

صلاحیت دیوان کیفری بین المللی در رسیدگی به جرائم گروه داعش در قلمرو کشورهای عراق و سوریه

پویان بیگلری^۱

جواد ریاحی^۲

تاریخ پذیرش ۹۵/۰۹/۱۱

تاریخ دریافت: ۹۵/۰۶/۱۰

چکیده

یکی از پدیده‌های زیانبار عصر حاضر، گسترش دیدگاه سلفی‌گری و ظهور گروه‌های تکفیری همچون گروه تروریستی داعش است که با پشتیبانی استکبار جهانی، جنایات فجیعی را در کشورهای مختلف بویژه کشورهای اسلامی مرتکب شده‌اند. دنیای اسلام نه تنها باید از تمام ظرفیت‌های خود برای مقابله با این پدیده شوم استفاده کند، بلکه علاوه بر آن، می‌بایست از توسل به ساز و کارهای قضایی بین‌المللی نیز غافل نشود. مقاله حاضر، با اتخاذ روش توصیفی-تحلیلی، امکان بکارگیری یکی از راهکارهای قضایی بین‌المللی-دیوان کیفری بین‌المللی- را در رسیدگی به جنایات گروه تروریستی داعش، به عنوان یکی از مهمترین گروه‌های سلفی-تکفیری مورد تحقیق قرار داده و به این نتیجه رسیده است که با توجه به اساسنامه دیوان و با توجه به ناتوانی محاکم داخلی صلاحیت دار، دیوان کیفری بین‌المللی هم از حیث صلاحیت جهانی و هم از حیث صلاحیت تکمیلی، از صلاحیت رسیدگی به جرائم گروه داعش در قلمرو کشورهای عراق و سوریه برخوردار است.

واژگان کلیدی: سلفی‌گری؛ گروه تکفیری؛ صلاحیت تکمیلی؛ صلاحیت جهانی؛ دیوان کیفری بین‌المللی.

^۱ - دکترای حقوق بین‌الملل و مدرس دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی (ره)، Pooyan.biglary@gmail.com

^۲ - استادیار دانشگاه آیت‌الله العظمی بروجردی (ره)، نویسنده مسئول، Riahijavad@yahoo.com

۱. مقدمه

تأسیس یک دادگاه کیفری بین المللی، که به طور دائمی صلاحیت رسیدگی به جرائم بین المللی را داشته باشد، آرمانی است که از آغاز قرن اخیر و خصوصاً پس از جنگ دوم جهانی وجود داشته است (شریعت باقری، ۱۳۷۸: ۷۱). سازمان ملل متحد، تلاشهایی را از سال ۱۹۴۶ در این زمینه آغاز کرد که از آن جمله می توان به تهیه پیش نویس قانون دادگاه کیفری بین المللی توسط کمیسیون حقوق بین الملل ملل متحد در سال ۱۹۵۳ اشاره کرد. با این حال، این اقدامات بسیار کند پیش می رفت و غالباً مؤثر واقع نمی شد (Bassiouni, 1987: 11) تا اینکه در سال ۱۹۸۹ مجمع عمومی، از کمیسیون حقوق بین الملل در خواست کرد تا نسبت به تهیه اساسنامه دادگاه مزبور اقدام کند.

کمیسیون در سال ۱۹۹۴ پیش نویس اساسنامه دیوان کیفری بین المللی را آماده کرد. این پیش نویس تا آوریل ۱۹۹۸ در کمیته مقدماتی که از سوی مجمع عمومی تشکیل شده بود مورد بررسی قرار گرفت و پس از آن به نشست دیپلماتیک نمایندگان تام الاختیار ملل متحد در رم تقدیم شد (ارسنجانی، ۱۳۷۸: ۲۸۵). نهایتاً اساسنامه دیوان کیفری بین المللی در ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸ (۲۶ تیر ۱۳۷۷) به تأیید نمایندگان ۱۲۰ کشور از مجموع ۱۶۰ کشور شرکت کننده رسید و تصویب نهایی این اساسنامه، توسط ۶۶ کشور جهان با لازم الاجرا شدن اساسنامه در اول جولای ۲۰۰۲ آرزوی دیرینه عدالت خواهان جهان را تا مرز واقعیت سوق داد و روزنه امیدی را فراراه بشریت گشود (توحیدی فرد، ۱۳۸۱: ۲۵۷).

مانع اصلی تأسیس یک مرجع کیفری بین المللی، که صلاحیت رسیدگی به جرائم بین المللی را داشته باشد، صرف نظر از شرایط سیاسی مربوط به دوران «جنگ سرد»، نگرانی دولتها از نقض حاکمیت ملی و جایگزین شدن دادگاه کیفری بین المللی بجای محاکم ملی صلاحیت دار بوده است. اما اساسنامه دیوان، این نگرانی را برطرف کرده است؛ به این ترتیب که اولاً، صلاحیت دیوان مربوط به مهم ترین جنایات بین المللی است که مورد اتفاق همه دولتها بوده و به عنوان جرائم عرفی بین المللی (Core crimes) مشهور است؛ و دیوان بنای رسیدگی به همه جرائمی که به موجب معاهدات بین المللی (Treaty crimes) و یا به موجب قوانین ملی وصف بین المللی دارند را ندارد. ثانیاً، دیوان کیفری بین المللی در رسیدگی به جرائم مذکور مکمل محاکم کیفری ملی است و نه جایگزین آن ها؛ به این معنا که اساسنامه، صلاحیت اولی و اصلی محاکم ملی در رسیدگی به جرائم مربوط به صلاحیت دیوان

را به رسمیت شناخته است. دیوان کیفری بین المللی در صورتی به رسیدگی خواهد پرداخت که محاکم ملی صلاحیت دار « نخواهند یا نتوانند » به جرایم مذکور رسیدگی نمایند. این همان چیزی است که از آن، به نام اصل صلاحیت تکمیلی یاد شده است (شریعت باقری، ۱۳۷۸: ۷۲).

با وجود همه تلاش های صورت گرفته، امروزه جامعه بشریت، همچنان از تجاوز و تعدی گروه های شیطانی در رنج و تعب است؛ گروه هایی که با بهرمندی از پشتیبانی استکبار جهانی، قدرت های دنیاطلب و دولتهای فاسد، در اقصی نقاط جهان دست به ارتکاب جنایات هولناک زده و در پرتو همین حمایت ها غالباً از تعقیب و مجازات مصون می مانند.

یکی از پدیده های شوم عصر حاضر، گروه تروریستی داعش است که در راستای سیاست های استکباری دنیای غرب در برخی کشورهای منطقه ظهور و گسترش یافته است و با حمایت برخی دولت های مرتجع عربی، جنایات فجیعی را در کشورهای مختلف، بویژه کشورهای اسلامی مرتکب شده است.

بی تردید، حمایت از وحدت دنیای اسلام، حراست از جان و مال و ناموس مسلمانان و جلوگیری از تخریب چهره نورانی اسلام، مستلزم برخورد سریع، قاطع و همه جانبه با گروه مزبور است. امروزه این تکلیف متوجه تمامی کشورهای اسلامی است که با همه توان، با این پدیده شوم مقابله کنند.

اما آیا دولت های اسلامی می توانند در این راستا از سازوکارهای قضایی بین المللی و بطور خاص، از ظرفیت های دیوان کیفری بین المللی استفاده کنند؟ آیا مرجع مزبور صلاحیت رسیدگی به جرایم ارتکاب یافته توسط گروه تروریستی داعش در قلمرو کشورهای عراق و سوریه را دارد؟

در برابر پرسش های فوق، این فرضیه قرار دارد که با توجه به اساسنامه دیوان، به نظر می رسد دیوان کیفری بین المللی بتواند برای رسیدگی به جرایم ارتکاب یافته توسط گروه تروریستی داعش در قلمرو کشورهای عراق و سوریه اعمال صلاحیت نماید.

در این نوشتار پس از بیان پیشینه تاریخی صلاحیت تکمیلی دیوان (مبحث ۲) مفهوم آن روشن شده است (مبحث ۳)؛ سپس به این نکته پرداخته شده که منظور از دولت صلاحیت دار، کدام دولت است (مبحث ۴)؛ بعد از آن نشان داده شده است که دیوان در جهت اجرای صلاحیت تکمیلی، عدم تمایل یا توان دادگاه های داخلی را با چه ملاک هایی احراز می کند (مبحث ۵)؛ اوضاع و احوالی که در آن ممکن است چند دولت صلاحیت دار به یک موضوع واحد رسیدگی کنند و یا دولت صلاحیت داری بعد از پذیرش موضوعی در دیوان شروع به تحقیق و رسیدگی کند، موارد دیگری است که تحت عنوان تعارض رسیدگی ها به بحث

گذاشته شده و به دنبال آن، رابطه تکمیلی بودن صلاحیت دیوان با قاعده منع تعقیب و محاکمه مجدد بررسی شده است (مبحث ۶)؛ پس از آن، صلاحیت جهانی دیوان مورد بررسی قرار گرفته (مبحث ۷) و سرانجام، نتایج حاصل از بررسی‌ها بیان شده است (مبحث ۸).

۲. پیشینه اصل صلاحیت تکمیلی

کمیسیون حقوق بین الملل، به موجب قطعنامه شماره ۴۴/۳۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۴ دسامبر ۱۹۸۹، مأموریت یافته بود که مسأله تأسیس یک دادگاه کیفری بین المللی را مورد مطالعه قرار دهد. این کمیسیون در اولین پیش نویس اساسنامه که در سال ۱۹۹۴ به مجمع عمومی عرضه داشت، پیشنهاد کرده بود که در دیباچه اساسنامه، چنین آورده شود: «این دادگاه می بایست مکمل نظام های دادگستری کیفری در مواردی باشد که چنین دستگاه های محاکمه کننده‌ای، در دسترس نبوده و یا مؤثر واقع نشوند».

کمیسیون مزبور در مقام تفسیر جمله فوق، در گزارش خود آورده بود:

«مقصود آنست که این دادگاه در مواقعی عمل کند که امید نمی رود چنین افرادی در دادگاههای ملی به نحو مقتضی محاکمه شوند؛ لذا بر این نکته تأکید شده است که این دادگاه، نظام های موجود ملی و روش های جاری همکاری های قضایی بین المللی را تکمیل می کند و قصد آن را ندارد که صلاحیت دادگاه های ملی را منکر شده و یا به حق دولت ها برای درخواست استرداد مجرمین یا سایر اشکال معاضدت قضایی بین المللی بر اساس ترتیبات موجود لطمه بزند» (شریعت باقری، ۱۳۷۸: ۸۰). بدین ترتیب روشن می شود که تکمیلی بودن صلاحیت دیوان کیفری بین المللی نسبت به محاکم ملی، از همان آغاز شکل گیری آن مورد نظر و توجه قرار گرفته بوده است.

پس از ارائه گزارش کمیسیون حقوق بین الملل به مجمع عمومی، «کمیته ویژه ای» (Ad hoc committee) مأمور شد تا پیش نویسی را که توسط کمیسیون مزبور تهیه شده بود، مورد مطالعه قرار دهد. کمیته ویژه در سال ۱۹۹۵ جلساتی را تشکیل داد که در آن ها مسأله رابطه دیوان با محاکم ملی و تکمیلی بودن صلاحیت دیوان به تفصیل مورد بحث واقع شد. در این جلسات، این مسأله نیز که تکمیلی بودن، در کجای اساسنامه می بایست ذکر شود، مورد بحث قرار گرفت؛ به نظر برخی، ذکر آن در دیباچه کفایت می کرد، چه مطابق ماده ۳۱ کنوانسیون وین (۲۳ می ۱۹۶۹)، دیباچه جزء لاینفک معاهده است؛ اما به نظر گروهی دیگر، ذکر

آن در دیباچه کافی نبوده و می بایست در یک ماده و ترجیحاً در آغاز اساسنامه به آن اشاره می شد.

پس از تشکیل « کمیته مقدماتی » (Preparatory committee) جلساتی توسط آن کمیته در سال ۱۹۹۶ تشکیل شد. به نظر پاره ای از نمایندگان، برای آن که دیوان بین المللی بتواند به وظایفش عمل کند، می بایست مقرراتی شبیه آن چه در اساسنامه های دادگاه یوگوسلاوی سابق و رواندا وجود دارد - یعنی برتری (Primacy) دادگاه بین المللی نسبت به محاکم ملی - در اساسنامه آورده شود. این پیشنهاد با مخالفت جدی سایر نمایندگی ها مواجه شد. بعضی از نمایندگی ها، راه حل بینابینی پیشنهاد داده بودند؛ بدین ترتیب که در مورد جرائم مهم و اصلی، برتری صلاحیت دیوان در نظر گرفته شود، اما در مورد سایر جرایم (جرایم معاهداتی) تقدّم رسیدگی به محاکم ملی داده شود؛ اما این پیشنهاد نیز مورد قبول واقع نشد (همان، ۱۳۷۸: ۸۳).

سرانجام در راستای پاسخ گویی به تمایل اکثر دولت ها مبنی بر احترام گذاشتن به حق حاکمیت ملی آن ها، در اساسنامه دیوان کیفری بین المللی، برخلاف اساسنامه های دادگاه کیفری بین المللی برای یوگوسلاوی سابق و رواندا - که برای آن ها برتری و تفوق در صلاحیت نسبت به محاکم ملی قائل شده بود - برای دیوان کیفری بین المللی، صلاحیت تکمیلی نسبت به محاکم کیفری داخلی پذیرفته شد. این امر علاوه بر مقدمه اساسنامه، در مواد ۱۷ و ۱۸ آن نیز مورد اشاره قرار گرفت (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۳: ۴۴) و بالاخره اساسنامه در ۱۷ ژوئیه ۱۹۹۸ به همین شکل به تأیید ۱۲۰ کشور از مجموع ۱۶۰ کشور شرکت کننده در کنفرانس دیپلماتیک رم رسید؛ بدین ترتیب پایه های دکتترین برتری صلاحیت محاکم بین المللی که در دادگاه های ویژه (برای یوگوسلاوی سابق و رواندا) به رسمیت شناخته شده بود، متزلزل گردید و به دادگاه های ملی نقش بسیار مهم و ممتازی اعطا شد (Wedgwood, 2000: 404).

پس بطور کلی می توان دو دلیل مهم برای پیش بینی اصل صلاحیت تکمیلی در اساسنامه دیوان کیفری بین المللی بیان کرد: اول، ملاحظات عملی: دولت ها مناسب ندیدند که انبوهی از دعاوی از سراسر جهان به طرف دیوان کیفری بین المللی سرازیر شود. دیوان، با تعداد محدود قضات و محدودیت منابع مالی و زیر بنایی، نمی تواند از عهده دعاوی گوناگون بر آید. به نظر رسید، خوب است که تعداد زیادی از دعاوی مربوط به جرائم بین المللی به دادگاه های داخلی واگذار شود، که می توانند صلاحیت خود را، بر مبنای علقه ای که با قضیه دارند (سرزمینی، تابعیتی) یا حتی بر اساس صلاحیت جهانی، بطور کامل اعمال کنند. از جمله سایر دلایل می توان اشاره کرد که دادگاه های داخلی احتمالاً ابزار بیشتری برای جمع آوری ادله و

برای دست گیری و توقیف متهم در اختیار دارند. دلیل دوم که شاید در ورای ملاحظات عملی، انگیزه اصلی پیش بینی صلاحیت تکمیلی باشد، همانا قصد احترام به حاکمیت دولت ها تا سرحد امکان بوده است (کاسسه، ۱۳۸۷: ۴۳۷).

۳. مفهوم صلاحیت تکمیلی

منظور از صلاحیت در حقوق، توانایی و شایستگی قانونی و نیز تکلیف مرجع قضایی نسبت به رسیدگی به یک دعوا است. از اینرو نخستین مسأله ای که مراجع تحقیق باید به آن بپردازند، بررسی صلاحیت خود، جهت شروع به تحقیقات است (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۲۵۷؛ آشوری ۱۳۸۲: ۳۹).

شروع به رسیدگی دیوان، تابع اصل صلاحیت تکمیلی می باشد که در فراز دهم دیباچه و ماده ۱ اساسنامه دیوان، صریحاً اعلام گردیده است. دادگاه های یوگسلاوی (سابق) و رواندا ملزم به رعایت چنین اصلی نمی باشند. صلاحیت آن ها موازی با صلاحیت دادگاه های ملی است، بلکه به موجب ماده ۹ اساسنامه دادگاه یوگسلاوی (سابق) و ماده ۸ اساسنامه دادگاه رواندا، تقدم صلاحیت آن ها نسبت به محاکم ملی به صراحت مقرر شده است (چایسری، ۱۳۸۳: ۵۲۳؛ فیوضی، ۱۳۸۶: ۲۶۳).

اساسنامه های این دو دادگاه ویژه، به ترتیب در مواد ۹ و ۸، مقرر می دارد که هر یک از دو دادگاه بین المللی، برای محاکمه افرادی که مرتکب نقض جدی حقوق بشر دوستانه بین المللی شده اند، با دادگاه های داخلی، صلاحیت مشترک دارد؛ اما در بند ۲ اضافه کرده اند که دیوان نسبت به دادگاه های داخلی از اولویت برخوردار است: «در هر مرحله از محاکمه، این دادگاه بین المللی، می تواند بطور رسمی از دادگاه های داخلی تقاضا نماید که به صلاحیت دادگاه بین المللی مطابق قواعد دادرسی و ادله آن گردن نهند».

دلایل اعطای اولویت به دو دادگاه مذکور مشخص است. در مورد یوگسلاوی سابق، با توجه به جنگ مسلحانه جاری میان دولت های جانشین و دشمنی عمیق بین گروه های قومی و مذهبی مختلف، بعید بود که دادگاه ها بتوانند یا علاقه داشته باشند که محاکمه عادلانه ای را انجام دهند. به نظر می رسید که مسؤولین، از محاکمه مردم خود (مسلمان، کرووات و صرب) اکراه داشته باشند، و در عوض، اگر طرف های مقابل را محاکمه کنند، این محاکمات کاملاً مغرضانه انجام شود. در مورد سایر کشورها، تجربه نشان می داد که آن ها تمایلی به محاکمه مباشرین ادعایی جرائم در مکان های دیگر را ندارند. لذا ضرورت تأیید اولویت دادگاه بین

المللی حس می شد. همین ملاحظیات در مورد رواندا نیز صحت دارد، که علاوه بر این، در آن جا نظام قضایی داخلی سقوط کرده بود و بنابراین نمی توانست به وظیفه اجرای عدالت بپردازد (کاسسه، ۱۳۸۷: ۴۳۴).

اما صلاحیت دیوان کیفری بین المللی تکمیل کننده صلاحیت دادگاه های داخلی است. این بدین معنی است که مسؤولیت اصلی (Primary) تحقیق، تعقیب و محاکمه جنایات موضوع صلاحیت دیوان، بر عهده مراجع واجد صلاحیت های ملی (محاكم ملی) است (دیپیم، ۱۳۸۰: ۲۵).

به موجب بند ۱ ماده ۱۷ اساسنامه، دیوان در موارد ذیل موضوع را غیر قابل رسیدگی اعلام خواهد نمود:

«الف- آن موضوع توسط دولتی که بر آن صلاحیت دارد در دست تحقیق یا تعقیب است مگر آن که آن دولت حقیقتاً مایل یا قادر به اجرای تحقیق یا تعقیب نباشد.

ب- در مورد آن موضوع توسط دولتی که بر آن صلاحیت دارد تحقیق به عمل آمده و آن دولت تصمیم گرفته است که شخص مورد نظر را تحت پیگرد قرار ندهد، مگر آن که تصمیم ناشی از عدم تمایل یا عدم توانایی آن دولت بر پیگرد باشد.

ج- شخص مورد نظر قبلاً بخاطر رفتاری که موضوع شکایت است محاکمه شده است و محاکمه توسط دیوان به موجب بند ۳ ماده ۲۰ مجاز نیست».

با این همه، نحوه نگارش ماده ۱۷ به نحوی است که تصویر روشنی از صلاحیت تکمیلی ارائه نمی دهد؛ این امر موجب اختلاف نظر در میان حقوق دانان شده است. به اعتقاد برخی از صاحب نظران، با دقت نظر در موارد مذکور و استثنائات آن ها روشن می شود که اصل تکمیلی به معنایی که در اساسنامه آمده است، مبتنی بر تقدم «صلاحیت» محاکم ملی نیست، بلکه مبتنی بر تقدم «رسیدگی» محاکم ملی است.

به بیان دیگر، صلاحیت محاکم ملی به نحو اطلاق، مقدم بر صلاحیت دیوان نیست؛ زیرا در این صورت لازم می بود که در فرضی که محاکم ملی هنوز شروع به رسیدگی ننموده اند، دیوان به انتظار بنشیند تا محکمه ملی صلاحیت دار به رسیدگی بپردازد، و یا لاقلاً دیوان به محکمه ملی صلاحیت دار اعلام نماید که در صورت عدم رسیدگی (در مدتی معین)، دیوان موضوع را قابل پذیرش اعلام خواهد کرد. به عبارت دیگر، اساسنامه چنین مقرر نموده است که دیوان در صورتی موضوعی را غیر قابل پذیرش اعلام می نماید که قبلاً از سوی محاکم ملی صلاحیت دار «در دست تحقیق یا تعقیب» بوده، و یا رسیدگی به آن خاتمه یافته است.

بنابراین، در اجرای ماده ۱۷ اساسنامه کافی است که موضوع در دیوان مطرح شود و «هنوز» دولت صلاحیت دار شروع به رسیدگی ننموده باشد تا دیوان موضوع را قابل پذیرش اعلام نماید (شریعت باقری، ۱۳۷۸: ۸۰۵). نتیجه این که مقررات مزبور به محاکم ملی صلاحیت دار چنین می فهماند که در صورت تمایل به رسیدگی به هریک از جرائمی که در حوزه صلاحیت دیوان قرار می گیرد، باید در اسرع وقت و قبل از طرح موضوع در دیوان، رسیدگی خود را آغاز نموده باشند.

اما برخی دیگر از حقوق دانان براین باورند که هدف از تأسیس دیوان کیفری بین المللی، جایگزین نمودن آن با دادگاه های ملی نبوده است؛ فلذا دیوان هنگامی می تواند در امری مداخله کند که تشخیص داده باشد سیستم قضایی داخلی کشور یا کشورهای که مستقیماً از جرم متأثر شده اند، به دلایلی قادر به تحقیق یا تعقیب جرائم نباشند، یا اینکه نخواهند این اقدامات را انجام دهند (ارسنجانی، ۱۳۷۸: ۲۸۹؛ توحیدی فرد، ۱۳۸۱: ۲۶۳).

به اعتقاد این دسته از حقوق دانان، نظام صلاحیت تکمیلی دیوان کیفری بین المللی، از بعد جهانی، نشان می دهد که آن دیوان باید عموماً دعوی را به دادگاه های داخلی احاله کند، مگر زمانی که این دادگاه ها در شرایطی نباشند که محاکمه مناسب و عادلانه انجام دهند، و بعلاوه دعوی از اهمیتی برخوردار نباشد که مداخله دیوان را توجیه کند.

گرچه برای قضاوت در این خصوص باید تا زمان فعال شدن این نظام صبر کرد، اما در حال حاضر، صلاحیت تکمیلی، بسیار مثبت ارزیابی می شود و به هر حال امتیاز عمده نظام صلاحیت تکمیلی در دو مورد شاخص است؛ اول در احترام به محاکم داخلی، و دوم در دادن انگیزه غیر مستقیم و در عین حال بسیار قوی به آن محاکم برای این که هرچه بیشتر فعال گردیده و موثرتر عمل کنند؛ چه هرگاه محاکم داخلی قادر به ایفای وظیفه خود نباشند یا عملاً در وظیفه خود قصور کنند، دادگاه کیفری بین المللی دارای صلاحیت ذاتی برای جایگزینی محاکم داخلی است (کاسسه، ۱۳۸۷: ۴۳۹).

۴. دولت صلاحیت دار

چنانکه ملاحظه شد اساسنامه دیوان در ماده ۱۷ و نیز بسیاری از مواد دیگر سخن از «دولت صلاحیت دار» به میان آورده است؛ لکن تعریفی از آن به دست نداده است. بند ۱ ماده ۱۸ اساسنامه مقرر نموده است که پس از ارجاع وضعیت (Situation) از سوی دولت عضو به دادستان یا شروع به تحقیق توسط وی، او می بایست تصمیم خود را درباره شروع به رسیدگی

«به کلیه دولت های عضو و دولت هایی که با توجه به اطلاعات موجود، معمولاً بر جرائم مورد نظر اعمال صلاحیت می نمایند، اعلام نماید».

مقررات فوق نشان می دهد که تنها دولت های عضو نیستند که شروع رسیدگی آن ها مانع اعمال صلاحیت دیوان است، بلکه رسیدگی همه دولت هایی که با توجه به اطلاعات موجود، معمولاً بر جرائم مذکور اعمال صلاحیت می نمایند، مانع رسیدگی دیوان خواهد بود (شریعت باقری، ۱۳۷۸: ۹۰). بدیهی است چنانچه دادگاه های داخلی بخواهند به جنایات مندرج در ماده ۵ اساسنامه رسیدگی کنند، باید بر اساس قوانین ملی، صلاحیت رسیدگی به جرائم مذکور را داشته باشند؛ اگر چه در نهایت، جرائم مذکور به عناوین دیگری در حقوق داخلی متصف باشد (دیپیم، ۱۳۸۰: ۲۶). بنابراین دولت هایی که مایل به اعمال صلاحیت محاکم ملی در رسیدگی به جرائم مذکور در اساسنامه اند، اعم از آنانی که به عضویت اساسنامه در آیند و آنانی که به عضویت در نیایند، باید به قانون گذاری دست بزنند، زیرا فقدان قانون گذاری در مورد جرائم مذکور در اساسنامه به عدم صلاحیت محاکم ملی نسبت به رسیدگی به جرائم مزبور تفسیر خواهد شد (شریعت باقری، ۱۳۷۸: ۸۹).

بنابراین، صلاحیت تکمیلی نه تنها در مورد دولت های عضو اساسنامه دیوان کیفری بین المللی، بلکه در خصوص دولت های غیر عضو هم اعمال می شود (بند ۱ ماده ۱۸)؛ به همین دلیل، مثلاً اگر تبعه یک دولت غیر عضو (دولت الف) مرتکب یک جرم بین المللی در سرزمین یک دولت عضو (دولت ب) شود و سپس به دولت غیر عضو دیگر (دولت ج) فرار کند، و این دولت بر مبنای این که جرم در یک معاهده بین المللی پیش بینی شده است و مظنون در سرزمین آن حاضر است (دادگاه محل بازداشت) یا بر مبنای صلاحیت جهانی مدعی صلاحیت شود، در صورتی که ثابت شود که دولت «ج» مایل و قادر به برگزاری یک محاکمه درست و عادلانه است، دیوان کیفری بین المللی نمی تواند اعمال صلاحیت کند (کاسسه، ۱۳۸۷: ۴۳۹).

از آن چه بیان شد، روشن می شود که «دولت صلاحیت دار» دولتی است که طبق قوانین داخلی خود، صلاحیت رسیدگی به جنایات موضوع ماده ۵ اساسنامه دیوان را داشته باشد؛ اعم از این که به عضویت اساسنامه در آمده باشد یا به عضویت در نیامده باشد؛ در غیر این صورت صالح تشخیص داده نشده و نمی تواند به آن جرایم رسیدگی کند.

۵. دولت غیر مایل یا غیر قادر به رسیدگی

بر اساس بند ۱ ماده ۱۷ اساسنامه، اگر دیوان کیفری بین المللی تشخیص دهد که دولت صلاحیت دار، فاقد توانایی های لازم برای رسیدگی به موضوع است یا تمایل به رسیدگی ندارد،

آن گاه می‌تواند نسبت به آن موضوع اعمال صلاحیت کند. مرجع این تشخیص بنا بر تصریح اساسنامه، خود دیوان است. به موجب بند ۱ ماده ۱۹ اساسنامه: «دیوان باید اطمینان حاصل کند، نسبت به موضوعی که به او عرضه شده است، صلاحیت دارد. دیوان می‌تواند رأساً نسبت به قابل پذیرش بودن موضوع، بر طبق ماده ۱۷ تصمیم بگیرد».

اساسنامه همچنین سعی کرده است تا ملاک‌ها و معیارهایی را برای تشخیص دولت «غیر مایل یا غیر قادر» ارائه کند. با این حال، احراز عدم تمایل دولت به تعقیب، قبل از این که دیوان بتواند اقدام کند، کار دشواری است. عدم تمایل به تعقیب، مستلزم آن است که دولت سعی کرده باشد تا متهم را از مسؤولیت کیفری مصون نگاه دارد؛ یا رسیدگی‌های دولت به طور غیر قابل قبولی به تأخیر افتاده باشد؛ و یا آن رسیدگی‌ها فاقد استقلال و بی‌طرفی باشد، به نحوی که در آن شرایط «با قصد اجرای عدالت نسبت به شخص مورد نظر» مغایرت داشته باشد (Wedgwood, 2000: 404).

مطابق با بند ۲ ماده ۱۷ اساسنامه: «به منظور تصمیم‌گیری در مورد عدم تمایل یک دولت در رسیدگی به موضوعی خاص، دیوان بایستی با توجه به اصول دادرسی شناخته شده در حقوق بین‌الملل، ملاحظه نماید که آیا یک یا چند مورد از شرایط ذیل وجود دارد یا خیر:

الف- رسیدگی به این منظور انجام شده یا در دست انجام است یا تصمیم ملی به این منظور اتخاذ شده است که شخص مورد نظر را از مسؤولیت کیفری در قبال جنایات داخل در صلاحیت دیوان، مذکور در ماده ۵، مصون نگاه دارد.

ب- تأخیری غیر قابل توجیه در رسیدگی وجود داشته است که با توجه به اوضاع و احوال، با قصد اجرای عدالت نسبت به شخص مورد نظر مغایرت دارد.

ج- رسیدگی انجام شده یا در دست انجام، بطور مستقل یا بی‌طرفانه نبوده و به نحوی صورت گرفته یا می‌گیرد که در آن شرایط با قصد اجرای عدالت نسبت به شخص مورد نظر مغایرت دارد».

برخی معقدند که بند الف مقررات مذکور برخلاف بندهای ب و ج تکرار مدعا بوده و مستلزم دور است و در نتیجه نمی‌تواند گرهی از مشکل صلاحیت دیوان بگشاید. در خصوص «دولت غیر قادر به رسیدگی» نیز، در بند ۳ ماده ۱۷ اساسنامه ملاک‌هایی ذکر شده که به نظر می‌رسد دقیق‌تر و کامل‌تر از اوصاف مربوط به «دولت غیر مایل» است (شریعت باقری، ۱۳۷۸: ۹۴). بر اساس ملاک‌های اخیرالذکر، ضعف دستگاه قضایی دولت صلاحیت دار در عمل به اصول دادرسی، دلیل عدم توانایی آن دولت بر اعمال صلاحیت کیفری است؛ بنابراین،

چنانچه رئیس جمهور یا سایر مقامات مقتدر یک کشور، مرتکب جرمی که در صلاحیت دیوان است بشوند و دستگاه قضایی آن کشور نتواند نسبت به تعقیب و محاکمه آن ها اقدام کند، دیوان کیفری بین المللی حق خواهد داشت که به موضوع رسیدگی نماید.

بند ۳ ماده ۱۷ اساسنامه مقرر داشته است: «به منظور تصمیم گیری در مورد عدم توانایی یک دولت در قضیه ای خاص، دیوان بایستی با توجه به فروپاشی کامل یا قابل ملاحظه نظام قضایی ملی یا در دسترس نبودن چنین نظام قضایی، نسبت به ناتوانی آن دولت در مورد به دست آوردن متهم یا دلیل و شاهد یا اصولاً انجام دادرسی نظر دهد».

پس می توان گفت که یک دولت، هنگامی ناتوان است که عمدتاً بخاطر سقوط کلی یا جزئی نظام جزایی آن، در موضعی نیست که: (۱) متهم را توقیف کند یا مسؤولین یا سازمان هائی را که او را بازداشت کرده اند وادار به تحویل وی نمایند، یا (۲) مدارک لازم را جمع آوری کند، یا (۳) محاکمه کیفری انجام دهد. باید مواردی را نیز افزود که در آن دادگاه داخلی نمی تواند فردی را محاکمه کند؛ نه به دلیل سقوط یا غیر رضایت بخش عمل کردن نظام قضائی، بلکه بخاطر موانع قانونی، مثل قانون عفو، یا قانون مرور زمان، که اقدام به محاکمه مظنون یا متهم را برای قاضی غیر ممکن می کند (کاسسه، ۱۳۸۷:۴۳۸).

شایان ذکر است که در ماده ۱۹ اساسنامه، مقررات ویژه ای برای اعتراض دولت صلاحیت دار به تصمیم دیوان، در مورد غیر مایل و یا غیر قادر بودن آن دولت وجود دارد. به موجب این مقررات مرجع این اعتراض دیوان است و دولت صلاحیت دار می تواند با ارائه مستندات قانونی، ثابت نماید که دعوا در حال حاضر در دادگاه داخلی صالح تحت بررسی است و یا قرار منع پیگردی که از آن دادگاه صادر شده معتبر بوده، و یا در این مورد حکم نهایی صادر شده است، و یا بالاخره موضوع از چنان اهمیتی برخوردار نیست که اقدام دیگری از سوی دیوان قابل توجیه باشد (عنایت، ۱۳۷۸:۱۳۱). به موجب بند ۵ ماده ۱۹ اساسنامه، دولت معترض می باید در اولین فرصت اعتراض خود را به دیوان تسلیم نماید.

۶. تعارض رسیدگی ها و قاعده منع تعقیب و محاکمه مجدد

همانطور که قبلاً اشاره شد، در عمل، ممکن است دولت صلاحیت دار، همزمان با دیوان، شروع به رسیدگی نماید و یا پس از اعلام قابل پذیرش بودن موضوع از سوی دیوان، شروع به تحقیقات نماید. حال در چنین مواردی تکلیف چیست؟

برای پاسخ به این سؤال باید بین موردی که دولت صلاحیت دار به عضویت اساسنامه در آمده است با موردی که این دولت در شمار دولت های غیر عضو محسوب می شود، تفکیک قائل شویم. در فرض اول، دولت صلاحیت دار حق رسیدگی ندارد بلکه باید با توجه به تعهد خود و بر اساس ماده ۱۹ اساسنامه به تصمیم دیوان اعتراض کند؛ در غیر این صورت مطابق با بند ۷ ماده ۸۷، دیوان می تواند مسأله را در مجمع دولت های عضو یا شورای امنیت مطرح نماید. در این مورد که مجمع دولت های عضو یا شورای امنیت چه تصمیمی خواهد گرفت، در اساسنامه مقرراتی پیش بینی نشده است.

ماده ۸۷ اساسنامه در بند ۷ مقرر داشته است: «هرگاه یکی از دولت های عضو برخلاف مقررات این اساسنامه به درخواست همکاری دیوان، ترتیب اثر ندهد و بدین ترتیب دیوان را از اجرای وظایف و اختیاراتی که به موجب این اساسنامه بر عهده دارد، باز دارد دیوان می تواند مسأله را در مجمع دولت های عضو یا در مواردی که شورای امنیت به دیوان مراجعه کرده باشد، نزد شورای امنیت مطرح نماید».

اما در مورد فرض دوم، یعنی جایی که دولت صلاحیت دار، یکی از دولت های غیر عضو باشد، می توان گفت که با توجه به عدم تعهد آنان نسبت به اجرای مقررات اساسنامه، طبیعتاً رسیدگی در محاکم ملی آنان می تواند به موازات رسیدگی در دیوان ادامه یابد (شریعت باقری، ۱۳۷۸: ۸۶).

یکی دیگر از موارد تعارض رسیدگی ها، فرضی است که چند دولت نسبت به موضوع واحد وارد رسیدگی شده باشند. آیا در این مورد نیز دیوان می تواند اعمال صلاحیت کند؟ در اساسنامه حکم صریحی در این باره وجود ندارد؛ با این وجود به نظر می رسد که هرگاه بیش از یک دولت در مقام اعمال صلاحیت به جرائم مورد نظر باشند نیز، دیوان فقط در صورت احراز یکی از استثنائات بند ۱ ماده ۱۷ می تواند اقدام به پذیرش موضوع کند، و مادام که رسیدگی همه آن دولت ها مشمول استثنائات مذکور واقع نگردیده باشد، دیوان صلاحیت رسیدگی به موضوع را نخواهد داشت.

یکی از اصول مسلم حقوق داخلی که به حقوق بین الملل نیز گام نهاده، قاعده «منع محاکمه و مجازات مضاعف» است. این موضوع به یکی از حقوق اساسی متهمان مربوط می شود که از آن در نظام حقوقی کامن لا تحت عنوان اصل *double jeopardy* و در نظام حقوقی رومی-ژرمنی تحت عنوان قاعده *Ne bis in idem* یاد می شود (میرمحمدصادقی، ۱۳۸۳: ۴۷). بر اساس این قاعده - که در سراسر جریان دادرسی جریان دارد -

هرگاه حکم یا قراری تمامی مراحل رسیدگی را طی کرده یا مواعد آن‌ها سپری شده باشد، از «اعتبار امر مختوم» برخوردار می‌شود. پایه و اساس اعتبار امر مختوم، اماره قانونی صحت احکام است که به موجب آن، چنین فرض می‌شود که احکام و قرارهای قطعی، صحیح و منطبق با واقعیت اند و به این سبب، دعوا برای بار دیگر قابل طرح در مقابل دادگاهی دیگر و یا قابل تعقیب از سوی دادستان نیست (آشوری، ۱۳۸۰: ۲۰۹). این اصل در بند ۷ ماده ۱۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی نیز پیش بینی شده و از این طریق دولت‌های عضو آن میثاق را موظف نموده است که «اعتبار امر مختوم» را در رابطه با آراء صادره از محاکم سایر کشورها نیز رعایت کنند (Joseph & others, 2000: 337).

اساسنامه دیوان کیفری بین المللی نیز باید خود را به این قاعده مسلم پایبند می‌کرد؛ از این رو ماده ۲۰ اساسنامه، اصل مذکور را نسبت به صلاحیت دیوان و محاکم ملی بنا نهاده است. بدین ترتیب که احکام صادره از هر یک از دو مرجع مزبور برای مرجع دیگر معتبر است. با این وجود، محتوای دوطرفه اصل مذکور، در پرتو اصل صلاحیت تکمیلی، تقریباً شکلی یک طرفه یافته است؛ یعنی احکام صادره از دیوان مطلقاً در حکم امر مختومه اند. اما احکام صادره از محاکم ملی در صورتی اعتبار امر مختومه دارند که به تشخیص دیوان صوری و یا مخالف موازین عدالت نباشند (بخشی کشتلی، ۱۳۷۷: ۱۹۲؛ شریعت باقری، ۱۳۷۸: ۸۷).

ماده ۲۰ اساسنامه مقرر داشته است:

«۱- به غیر از موارد مذکور در این اساسنامه، هیچ شخصی را نمی‌توان در دیوان در ارتباط با جرمی که قبلاً در دیوان بخاطر آن محکوم، یا از آن برائت حاصل کرده است، محاکمه کرد.

۲- کسی که به اتهام ارتکاب یکی از جرائم مندرج در ماده ۵ در دیوان محکوم یا از آن تبرئه شده است، در دادگاه دیگری محاکمه نخواهد شد.

۳- کسی که برای ارتکاب عملی که به موجب مواد ۷، ۶ و ۸ جرم شناخته شده، توسط دادگاه دیگری محاکمه شده است، توسط دیوان برای همان رفتار محاکمه نخواهد شد، مگر آنکه جریان دادرسی در دادگاه دیگر:

الف- به منظور صیانت شخص مورد نظر از مسؤولیت کیفری جنایت مشمول صلاحیت دیوان بوده است، یا آنکه

ب- دادرسی مستقلانه و بی طرفانه، مطابق ملاک های شناخته شده حقوق بین الملل صورت نگرفته و به شیوه ای انجام شده که در اوضاع و احوال مربوطه، مغایر با قصد اجرای عدالت نسبت به شخص مورد نظر بوده است».

۷. گذار از صلاحیت تکمیلی به صلاحیت اولیه جهانی

در خصوص صلاحیت جهانی دیوان کیفری بین المللی می توان گفت که صلاحیت دیوان، تنها به صلاحیت تکمیلی محدود نمیشود و در بند ب ماده ۱۳ اساسنامه دیوان کیفری بین المللی، به نوعی صلاحیت جهانی احصا شده است که در قالب اختیارات شورای امنیت قرار گرفته است.

ماده ۱۲ در خصوص پیش شرطهای اعمال صلاحیت دیوان می باشد. در این ماده پیش شرط اعمال صلاحیت محدود دو مورد میشود که آن دو مورد از موارد شرط صلاحیت جغرافیایی می باشد. بنابراین دیوان زمانی صلاحیت رسیدگی به جرایم تصریح شده در ماده ۵ اساسنامه را دارد که بر طبق ماده ۱۲ اساسنامه جرایم مذکور در قلمرو دولتهای عضو ارتکاب یافته باشد و یا مرتکب تبعه دولتی باشد که عضو اساسنامه دیوان می باشد.

حال با عنایت به این پیش شرط که صلاحیت جغرافیایی می باشد، بر اساس ماده ۱۳ اساسنامه دیوان در سه شکل می تواند اعمال صلاحیت نماید که عبارتند از:

۱- یکی کشورهای عضو وضعیت را به دادستان ارجاع نماید؛

۲- شورای امنیت آن وضعیت را به دادستان ارجاع نماید؛

۳- دادستان دیوان به موجب ماده ۱۵ تحقیقات خود را آغاز نماید.

ولی نکته واجد اهمیت این است که در ابتدای ماده ۱۲ ذکر شده است که تسری ماده ۱۲ به ماده ۱۳ (یعنی تسری پیش شرط صلاحیت جغرافیایی ماده ۱۲ به ماده ۱۳) فقط مختص مورد ۱ و ۳ می باشد و در صورتی که شورای امنیت وضعیتی را به دادستان ارجاع نماید، نیازمند رعایت صلاحیت جغرافیایی نمی باشد. این به معنای این است که دیوان در این مورد دارای صلاحیت جهانی می باشد و صلاحیت جغرافیایی بر آن حاکم نمی باشد.

سوالی که در اینجا مطرح می گردد این است که آیا این صلاحیت جهانی پس از صلاحیت تکمیلی فعال می گردد، یعنی اینکه بر اساس ماده ۱۷ اساسنامه در صورتی که کشور مورد نظر نتواند و یا نخواهد مرتکبین را مجازات نماید دیوان اجازه دخالت دارد؟

پاسخ به این سوال قطعاً منفی می‌باشد؛ زیرا در بند ب ماده ۱۳ که از اختیار شورای امنیت به ارجاع وضعیت صحبت به میان آمده است صراحتاً به فصل هفتم منشور ملل متحد ارجاع شده است و الزام آور بودن ارجاع شورای امنیت برای دیوان و دادستان آن ناشی از فصل هفتم منشور می‌باشد که اقدامات لازم الاجراء سازمان ملل متحد بر اساس این فصل اتخاذ می‌گردد. بنابراین رعایت این ارجاع بر رعایت ماده ۱۷ رجحان دارد.

بنابراین بر اساس تشریح مواد فوق، دیوان کیفری بین الملل هم دارای صلاحیت جهانی است و هم بر صلاحیت ملی کشورها رجحان دارد و البته این مسأله، با پیش شرط ارجاع آن مورد از جانب شورا امنیت می‌باشد.

در این خصوص شاید از عملکرد ضعیف و یا گاهی جانب دارانه و سیاسی شورا امنیت صحبت شود که در خصوص جلوگیری و مجازات جنایات بین المللی ضعیف بوده و قابل اعتماد و اعتنا نمی‌باشد.

در پاسخ به این مسأله می‌توان گفت که در حمایت از صلح و امنیت بین المللی که موضوع فصل هفتم منشور ملل متحد می‌باشد، مجمع عمومی بر اساس قطعنامه اتحاد برای صلح مصوب مجمع عمومی در سال ۱۹۵۰ می‌تواند در زمانی که شورای امنیت کارکرد خود را در خصوص حفاظت از صلح و امنیت بین المللی از دست داد، مجمع عمومی جایگزین شورای امنیت گردد. کما اینکه از این سند مهم در جنگ فی مابین کره در همان سال استفاده گردید و نیروهای حافظ صلح به مدار ۳۸ درجه فی مابین دو کشور ارسال گردید (بیگلری، ۱۳۸۸: ۱۴)

علاوه بر این، در ماده ۲۴ منشور ملل متحد، مسئولیت اولیه (Primary Responsibility) حفظ صلح و امنیت بین المللی به منظور اقدام سریع و موثر از طرف ملل متحد به شورای امنیت واگذار شده است. این عبارت، مبین این است که مجمع عمومی دارای مسئولیت ثانویه بوده، در صورت عدم اقدام شورای امنیت، خود می‌تواند حافظ صلح و امنیت بین المللی باشد که از مصادیق آن، می‌تواند ارجاع یک وضعیت به دیوان کیفری بین المللی باشد (همان، ۱۵).

۸. نتیجه گیری

گروه تکفیری داعش، مولود سلفی‌گری و یکی از گروه‌های تروریستی عصر حاضر است که متأسفانه با حمایت ائتلافی دولت‌های مرتجع عربی و دولت‌های مستکبر غربی، جنایات فجیعی را در کشورهای مختلف بویژه کشورهای اسلامی مرتکب شده است.

با توجه به اینکه هدف گروه داعش، تضعیف وحدت دنیای اسلام، تخریب چهره نورانی اسلام و تعرض به جان و مال و ناموس مسلمانان است، تمامی کشورهای اسلامی مکلفند با همه توان با این پدیده شوم مقابله کنند.

در خصوص برخورد با گروه تروریستی داعش و جنایات هولناک این گروه در قلمرو کشورهای عراق و سوریه، می‌توان گفت که استفاده از صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی ممکن و یا حتی تنها راه حل حقوقی مؤثر می‌باشد زیرا:

۱- در خصوص صلاحیت تکمیلی دیوان مبنی بر اینکه در صورتی که کشور مورد نظر نتواند یا نخواهد مرتکبین را مجازات نماید، دیوان صالح به رسیدگی است، می‌توان گفت که کشورهای عراق و سوریه آنچنان در جنگ داخلی و حملات تروریستی گرفتار می‌باشند که عملاً برای محاکمه متهمان هیچ اولویتی ندارند. مسلماً کشوری که در یک جنگ تمام‌عیار گرفتار است، هیچ هدفی به غیر از به پایان رساندن جنگ ندارد و دیگر اهداف را هر اندازه مهم باشد، به زمان پس از جنگ موکول می‌کند.

علاوه بر این مورد، با عنایت به گستردگی بین‌المللی داعش و حملات تروریستی و جنایتکارانه بین‌المللی این گروه در فرانسه و کشورهای اروپایی و آسیایی و آفریقایی، حقوق کیفری بین‌المللی با پدیده تکاثر صلاحیت روبرو است. به دیگر سخن، مرتکبین جرایم، چند تابعیتی هستند و در چندین کشور مرتکب جنایتهای مختلف شده‌اند. در نتیجه محاکمه و مجازات آنها بابت تمام جرایم ارتكابی، بدون محاکمه در دیوان کیفری بین‌المللی غیر ممکن است؛ زیرا در هر جایی که محاکمه و مجازات شوند، باز قسمتی از جرایم آنها در کشورهای دیگر رخ داده و لذا در صلاحیت دولت رسیدگی کننده نمی‌باشد. بنا بر این، از لحاظ منطقی و عقلی، کاملاً محرز است که فقط یک محکمه بین‌المللی قادر به حل این مشکل می‌باشد.

۲- در خصوص یکی از جرائم بین‌المللی ارتکاب یافته توسط گروه داعش که جرم نسل‌زدایی است، نه تنها می‌توان رسیدگی بین‌المللی به آن را بر اساس اساسنامه دیوان و موارد مشمول حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تقاضا نمود، بلکه رسیدگی به آن جرم را می‌توان تکلیفی برخاسته از برخی اسناد بین‌المللی دیگر دانست.

به دیگر سخن، با عنایت به کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی مورخ ۹ دسامبر ۱۹۴۸ که جزء قواعد آمره حقوق بین الملل می باشد و اکثریت دولتهای جهان به آن پیوسته اند، و در ماده ۶ این کنوانسیون به صراحت از وظیفه دولتها در محاکمه متهمان این جرم در دادگاههای ملی خود و یا یک دیوان کیفری بین المللی سخن گفته است و هیچ رجحانی برای محاکم داخلی قائل نگردید است، رسیدگی به جرم نسل زدایی ارتکاب یافته توسط گروه داعش در دیوان کیفری بین المللی یک وظیفه بین المللی برای دولت ها است که ترک آن ایشان را در معرض تعقیب قرار می دهد. چه آنکه بر اساس ماده ۹ کنوانسیون مذکور اگر دولتهای متعهد به آن از اجرای مفاد کنوانسیون تخطی نمایند، تخلف دولتهای مذکور و مسئولیتشان در دیوان بین المللی دادگستری قابل رسیدگی می باشد.

۳- در نهایت، جنایات داعش وضعیتی است که کاملاً ناقض صلح و امنیت بین المللی است و مسلماً رسیدگی به آن بر اساس منشور ملل متحد، بر عهده شورای امنیت و مجمع عمومی می باشد. منطقی یک مسأله بین المللی، یک راه حل بین المللی می طلبد و این بدین معنا است که رسیدگی به جنایات گسترده بین المللی در عرصه بین الملل، در صلاحیت دیوان کیفری بین المللی می باشد.

منابع:

الف) فارسی:

۱. آشوری، محمد (۱۳۸۰)، *آئین دادرسی کیفری*، ج ۱، چ ششم، تهران: سمت.
۲. آشوری، محمد (۱۳۸۲) *آئین دادرسی کیفری*، ج ۲، چ سوم، تهران: سمت.
۳. ارسنجانی، ماه نوش (۱۳۷۸) *اساسنامه دیوان کیفری بین المللی رم*، در *دیوان کیفری بین المللی و جمهوری اسلامی ایران: مجموعه مقالات*، چ اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۴. بخشی کشتلی، محمد (۱۳۷۷) *مبانی تشکیل دیوان کیفری بین المللی و صلاحیت های آن*، پایان نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق بین الملل، دانشگاه شیراز.
۵. بیگلری، پویان (۱۳۸۸) *جایگاه مردم و سازمانهای غیر دولتی در تعقیب جنایتکاران جنگی: مسأله غزه*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۶. توحیدی فرد، محمد (۱۳۸۱) *ضمانت اجراهای کیفری منشور ملل متحد*، چ اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۷. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۸) *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، ج ۳، چ اول، تهران: گنج دانش.
۸. چاپسری، کریانگ ساک کیتی (۱۳۸۳) *حقوق بین المللی کیفری*، مترجمان: بهنام یوسفیان، محمد اسماعیلی، چ اول، تهران: سمت.
۹. دیهیم، علیرضا (۱۳۸۰) *درآمدی بر حقوق کیفری بین المللی*، چ اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۰. شریعت باقری، محمدجواد (۱۳۷۸) *صلاحیت تکمیلی دیوان کیفری بین المللی*، در *دیوان کیفری بین المللی و جمهوری اسلامی ایران: مجموعه مقالات*، چ اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۱. عنایت، سیدحسین (۱۳۷۸) *قابلیت پذیرش دعوا در دیوان کیفری بین المللی*، در *دیوان کیفری بین المللی و جمهوری اسلامی ایران: مجموعه مقالات*، چ اول، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۲. فیوضی، رضا (۱۳۸۶) *حقوق بین المللی کیفری*، چ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۳. کاسسه، آنتونیو (۱۳۸۷) *حقوق کیفری بین المللی*، مترجمان: حسین پیران، اردشیر امیر ارجمند، زهرا موسوی، چ اول، تهران: جنگل.
۱۴. میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۸۶) *حقوق جزای بین الملل*، چ دوم، تهران: میزان.
۱۵. میرمحمدصادقی، حسین (۱۳۸۳) *دادگاه کیفری بین المللی*، چ اول، تهران: دادگستر.

ب) انگلیسی:

16. Bassiouni, M. Cherif (1987). **A draft for international criminal code and draft statute for an international criminal tribunal**, Netherland: Martinus Nijhoff.
17. Kirk McDonald, Gabrielle. (2000) **Substantive and procedural aspects of international criminal law**, Vol-2, Netherland : Kluwer.
18. Joseph, Sarah & Schultz, Jenny & Castan, Melissa. (2000) **The international covenant on civil and political rights**, New York: Oxford university press.
19. Wedgwood, Ruth. (2000) **Substantive and procedural aspects of international criminal law**, Vol-1, Netherland: Kluwer.